

متاع جانش را بغارت برد *

﴿سایمان بیک بن میرزا بیک﴾

بعد از وفات برادرش بوداق بیک امارت بانه را از دیوان
 شاه طهماسب بدو عنایت نمودند و بولقلی بیک ولد آیدین آقای
 ذو القدر والی مراغه را مامور ساختند که امداد سلیمان بیک
 نموده او را بامارت بانه نصب سازد. حسب فرمان سلیمان
 بیک بمعاونت مشارالیه متصدی حکومت بانه شد * و قریب
 بیست سال امارت آنجا کرده. چون مرد صالح متدین بود از
 امور خطیر امارت و مهمام عسیر حکومت استغنا کرده دختر
 خود را بعقد نکاح برادر زاده اش بدر بیک در آورده *
 امارت را بدو فراغت کرد. و دو نوبت بزیرت حرمین
 الشریفین زادهما الله تعظیما و تکریما رفته * در
 کوه آخردر سر مرقد مطهر و مشهد منور
 حضرت خیر البشر صلوات الله علیه
 و آله الاطهار مجاور گشته *
 در مدینه منوره
 سکونت اختیار
 نمود

فصل یازدهم (۱)

﴿ در ذکر امراء کلباغی ﴾

از تقریر دلپذیر ثقات روایات چنان مستفاد میگردد که لفظ کلباغی بدین قرار است که در ایام که بیکه بیکه بمسند حکومت نشست و متمکن بود شخصی عباس آقا نام از بزرگان ایل استجلو بجهت قضیه که از حوادث روزگار باو روی داده بود بخدمت او آمده و چون عباس آقای مزبور مردی شجاع و دلیر بود و اکثر اوقات در میان مبارزان ایل آردلان مردانگیها می نمود بیکه بیک از قبیله عشایر خود دختر الیاس آقای ریش سفید ایل وجوقه رنگه رز بقصد نکاح او در آورد و چشمه در ولایت مهره بان بجهت سکنای او قرار داد و مشار الیه چون مرد ترکی

(۱) هذا الفصل مأخوذ من الفهرست المحتوی علی اختلاف النسخ الموجود فی آخر النسخة المطبوعة بروسيا أدرجناه هنا منما للفائدة بالرغم عن كونه ليس من المؤلف بدلیل عدم الاشارة الیه فی أول الكتاب أثناء ذكره أبوابه وفصوله بالتفصیل * راجع المقدمة التي كتبها المرحوم العلامة ث . ثه ایامینون زرنوف . صاحب الفضل الا کبر فی طبع ونشر هذا الكتاب القيم لأول مرة فی روسيا بنابر سنة ١٨٦٠ حيث عزمنا علی اثبات ترجمة هذه المقدمة القيمة فی المقدمة التي سنثبتها فی أول الكتاب عند ختام طبعه از شاء الله وذلك تنویها بفضلها وأشارة بذكره

بود طرح یکقطعه باغ در آن ولایت انداخت و بسخاوت نیز
 مشهور * هر کس از مردم مترددین که بدان مقام تردد مینمود او
 بزبان ترکی تکلیف نموده که (کل یانه) و مردم اگراد زبان ترکی را
 عجایب میدانسته بدین جهت اسم او را ملقب به عباس آقای
 کلباغی قرار دادند * القصة مومی الیه در خدمت بیکه بیک
 شهره زول که نشیمن او قلعه ظلم بود و صاحب دوازده هزار سوار
 يدك دار بود مردانگی بسیار نموده بنوازشات متواتر سرافراز
 کشت و منصب مہرداری باو ارزانی داشت * و مشار الیه کس
 فرستاده از میان ایل استجاو یکدو نفر همشیره که بجا مانده
 بود حاضر گردانیدند * و او نیز همشیرها را بقبیله مزبور که با
 ایشان پیوندی نموده بود داده و چند کس از ایشان بهم رسید
 القصة بعد از آن حاسدانی که اراده شراره حسد میبردند از روی
 کینه او را بتهمت قتل بیکه بیک متهم ساختند * و او ازین واقعه
 آگاه شده * در نصف نهار بایارالله نام خواهر زاده خود که
 از ایل رنکه رز بود اطفال را برداشته از میان شهر ظلم بیرون
 آمده * مردم بعرض بیکه بیک رسانیدند که عباس آقای کلباغی
 و یارالله آقای رنکه رز فراری شدند * بیکه بیک از شجاعتی که
 در شان ایشان مکرر مشاهده نموده بود احدی بعقب ایشان
 روانه نمود * و ایشان بولایت ییلاور آمده سکنا نموده *

باعشار لك و سلیمانی و مادکی و كلهر پیوندی نموده * در ایامی که شاه
 طهماسب بعزم ولایت اوزبك باور کنج نزول نموده ایشان
 هر دو در آن سفر بوده * و در معسکر سپاه نصرت مآثر داد
 مردی و مردانگی داده * پادشاه اوزبك برسم ویل مع چند
 سر سایه سر بر خلافت مصیر حاضر ساختند بتوجهات شاهانه
 سرافراز گشته * محال بیلاور و دارغکی دوازده اویماق منشور
 بجهت ایشان نوشته شد * و بعد از آن مدت چند سال در آن
 ولا حکومت بیلاور و اویماقها نموده تا اینکه از ایل سلیمانی
 و بادکی و كلهر و رمزیار بر سر ایشان جمع شده * ملقب به ایل
 کلباغی شدند * القصه چند مرتبه میان ایشان و میان محمد بیك
 گوران منازعه و مناقشه بهم رسید . آخر الامر دختر محمد بیك را
 بجهت ولد ارشد یار الله آقای که محمد قلی اسم داشت بعقد
 نکاح آوردند * بعد از آن عباس آقای داعی حق را لبیک اجابت
 نمود بعالم آخرت شتافت *

(نظم)

جهان جام و فلک ساقی اجل می * خلائق باده نوش از مجلس وی
 خلاصی نیست اصلا هیچکس را * ازین جام و ازین ساقی ازین می
 و بعد از فوت عباس آقا چون یار الله آقا دارغکی قرا الوس بود
 تکلیف منصب امارت را به پسر علی آقای ولد مرحوم عباس
 آقا نژد و از سخنان مشار الیه است که من اهل و عیال بسیار

دارم و فرض دارم هستم توانایی حکومت ندارم و او مردی بود
 بکثرت اموال و اهل و عیال مشهور بود و از جمله مینمایند که
 سیمصد استرطور در رومه داشت * و بعد از آن یار الله آقا عریضه
 مع پیشکشهای بسیار بخدمت بیکه بیک فرستاد * و اظهار فوت
 عباس آقا و علی بیک که بمنصب مهر داری بیکه بیک بعد از فراری
 شدن عباس آقا سرافراز گشته بود بجهت حکومت امارت طلبید *
 و بیکه بیک مرحوم از علو شان خود این ملتمس را مبدول داشته علی
 بیک را با اساسه امارت روانه آنولا نمود و او در یکی از منصوبان
 خود میسرود و بعد از آن که علی بیک منصب امارت و حکومت
 ایل کلباغی قرار یافت (۱)
 عشیرت در آنولا بسر
 میرد در آن آوان سنان باشا حسب فرمان قضا جریان بحال
 نهانند بحیطه ضبط و تصرف در آورد و علی بیک
 کلباغی که ملقب به عالی کلباغی شده بود اظهار سنان
 باشا او را روانه محال کردند و شیخان نمود و عریضه در آن باب
 بدرگاه سلطان سلیمان عز ارسال داشت * و یار الله آقا عریضه
 مزبور را بدرگاه سلطانی برده * از دیوان سلطانی محال کردند
 و شیخان و چکران و قلعه تف آب و خرخره و تیره زند و قلعه
 تپه و غیره به سنجاق یکی در وجه علی بیک مقرر شد و تیمار ارکله

(۱) هذه البیاضات والی تاتی کما طبق الأصل المنقول منه |

ورنگه و ژان و سهیلان به یار الله آقا مفوض و مرجوع کشت
(ذکر حکومت علی کلباغی)

راویان اخبار * و مهندسان بلاغت آثار * بر لوح بیان چنین رقم
نموده اند که علی کلباغی بکثرت قوم و عشیرت و ملک و املاک
و دواب و راهوار و یدک مشهور و معروف بود و هر ساله یک مرتبه
کس خود را با تحف و هدایا بخدمت بیکه ییک روانه مینمود و با
قباد بیک حاکم درنه و در تنک و صدان و ذهاب طریق بدسلوکی
بجهت آنکه علی بیک هر ساله در وقت اوایل بهار بولایت
کرنند میرفت و محل عبور الوسات و احشامات او از ناحیه ذهاب
میکدشت * و چون ذهاب داخل ولایت قباد بیک بود و قباد
بیک مزبور دفع آنخور و علفخورد و پشکس ازیشان داشت .
و ایشان بنا بر امر سلطانی که در دست داشتند که احدی از
بیکار بیکیان بعلت رعیتی و آنخورد و علفخورد و قشلاق باشی
و غیره مزاحم ایل کلباغی نشوند * و زین باب اطاعت قباد بیک
نمینمودند پیش گرفته نمود . و اکثر اوقات در هر سالی دو مرتبه
منازعه و مناقشه در ما بین ایشان بهم میرسید . و بعد از آن علی
بیک نیز جام ازدست ساقی اجل نوش نمود و بعالم آخرت
شتافت . و دو پسر بموجب یادگار گذاشت حیدر بیک و کج بیک .
حیدر بیک قائم مقام ملک موروثی والد بزرگوار شد . و هم درین

سال یار الله آقای که مدت یکصد سال است عمر طبیعی گذرانیده بود و از ایشان علیحده بیمار داشت داعی حق را لبیک اجابت گفت * و سه پسر و پانصد خانه وار ایل بیادکار گذاشت

﴿ محمد قلی آسد و شاهویس ﴾

القصه چون علی بیک و یار الله آقا هر دو فوت شدند محمد قلی ولد یار الله آقا بقای رفته امر سنجاق مزبور بجهت حیدر بیک ولد علی بیک و بیمار فوق بجهت خود گذرانیده و بنوازشات خندکاری سرافراز گشته بنوعی که سه مرتبه او را بخزانة عامره فرستاده بود مراجعت نمود. و آن طریق بدسلوکی در میان ایشان (۱) بعقد نکاح در آورد و یک نفر فرزند رشید که سرخاب بیک اسم داشت با محب الدین نامی هر یکی از خالوهای سرخاب بیک ولد حیدر بیک کلباغی از اسطنبول استدعای و هر چند حیدر بیک کسی خود را فرستاده که شاید سبب الدین مزبور بمیان ایل کلباغی بیاید او نصیحت

نخندمت او فرستاده * از روی خواهر زاده کی که با هم داشتند چند وقتی در میان ایشان مانده آورد قسم داده که بمیان ایل مزبور نیاید * و بعد از مراجعت سرخاب بیک او مدت سه یوم کفارت قسم روزه گرفته. بعد از آن متوجه

(۱) هذه البیاضات موجودة بأصل النسخة هكذا

ایل مزبور شد حیدر بیک رسید . سرخاب را

طالبید فرمود که این نادرست تقض قسم نموده . خود متوجه
 او شده او را بقتل آورد . سرخاب مزبور باستقبال او سوار شده
 در عرض راه ملاقات واقع گشته به تیری که اولاً پولادش بسم
 گذاشته بود بر سینه او زده از مهره پشت او گذشت . از دار
 الفنا بدار البوار پیوست * و حال آن صحیفه به (محب الدین کش)
 در میان ایل مزبور مشهور است * و بعد از فوت مشارالیه در
 میان این دو ایل بخصومت منجر گشت * از قضای ربانی حیدر
 بیک و سغاب بیک قشون خود را بر سر ایل کج برده و بضرب
 شصت سغاب بیک هفت نفر از خالوهای خود کشت . آخر
 الامر چند نفر از تفنگچیان ایل مزبور در غایبانه هر دورا
 بتفنگ زده بقرب جوار رحمت ایزدی پیوستند بنابر آن قشون
 ایشان آن ایل را تاخت و تاراج نموده * و بعد از فوت ایشان
 حسین بیک سنجاق مزبور را از دیوان خندکاری گذرانیده
 و حاکم بالاسقلال شد . اما مراد خان نامی برادر داشت در
 حکومت با او شرکت می نمود . و حسین بیک صبیح عیل بیک
 کلهر او بعقد نکاح آورده . و بکم اسم داشت . و آن زن
 بدستوری که در میان کلهر مشهور است خود حکومت
 مینمود و حسین بیک را در امر حکومت بی دخل نموده بود

وچند کس را توغیب داده مراد خان بیک را بقتل آورد
 و حسین بیک و سبجانو پردی بیک ولدان مرحوم مراد خان بیک
 بدستیاری چند کس از اقربای خود به بغداد رفته به بیکار بیک
 آنجا شکوه نموده بعهده قباد بیک حاکم درنه مقرر گشت که دیت
 والد ایشان بازیافت نماید * و قباد بیک مزبور فرصت را
 غنیمت دانسته شبیخون بر سر ایل مزبور آورده
 و حسین بیک با ایل از رودخانه سپروان گذشته
 ولایت شهره زولی بمخدمت هلوخان

اردلان آمده تا حال سنه ۱۰۹۲

در آن ولایت در خدمت

حکامان اردلان میباشند

العلم عند الله

فرقه نسیم

﴿ در ذکر امراء اکراد ایران ﴾

و آن مشتمل بر چهار شعبه است * راویان اخبار بخامه در دربار
 کوهر نثار بر لوح بیان رقم نموده اند که عمده اکراد ایران سه
 طبقه اند سیاه منصور و چکنی و زنگنه . حکایت مشهور است
 و در السنه وافواه مذکور که در اصل ایشان سه برادر بوده اند

که از ولایت لرستان و بروایتی از کوردان وارد لان بعزم ملازمت
 سلاطین ایران از وطن بیرون آمده . ایشانرا ترقیات کلی روداده *
 هر سه برادر به مرتبه امارت رسیده . و مردمانی که از اطراف وجوانب
 بر سر رایت او آنها جمع شده ملقب باسم ایشان گشته اند * و اسامی
 سایر طوایف اکراد ایران که ملازمت امرا و سلاطین میکنند
 برین موجبست . لك وزند و روزبهان ، و متیلج ، و حصیری ،
 و شهره زولی ، و مزیار ، و کلانی ، و امینلو ، و مملوی ، و کج ،
 و کرانی ، و زکئی ، و کله کیر ، و یازوکی ، و هی ، و چشمشکزک ،
 و عربکیرلو ، و غیره اند * از ینجمله چهار فرقه که یازوکی
 و چشمشکزک ، و عربکیرلو ، و هی اند * از قدیم الایام در میانه
 ایشان میر و میرزاده هست که امارت و حکومت بارت میکنند
 و بیست و چهار گروه دیگر از اکراد در قراباغ ایران متوطن اند
 با « یکریمی دوت » اشتهار دارند . در زمان شاه طهماسب احمد
 بیک پرتال اوغلی نام شخص را در میانه آنجماعت بامارت نصب
 کردند که ناموازی سی هزار سوار در سفر و حضر در جاریساق
 همراه داشته باشد * و طایفه دکر از اکراد در خراسان هست
 که ایشانرا کیل میخوانند و در زمان شاه طهماسب امارت ایشان
 بشمس الدین بیک نام شخصی مفوض بود . و طایفه اکراد غیر
 مشهور در ایران بسیار است که ایراد آن سبب اطناب میشود

وبالضرورة از آن اجتناب نمود. الحمد لله الملك المعبود

شعبه اول

در ذکر امراء سیاه منصور

در تاریخ سنه ستین و تسعمایه شاه طهماسب خلیل بیک نام شخصی
از میرزاده های اینجماعت تربیت کرده موسوم بخلیل خان
گردانید. و امیرالامرائی جمله اکراد در ایران باو تفویض نمود
و بیست و چهار فرقه از طایفه اکراد بغیر از عشیرت سیاه منصور
و اکرادی که علیجده در میانه ایشان امیری بود بملازمت او مقرر
گرد و الکای سلطانیه، و زنجان، و ابهر، و زرین کور، و نواحی چند
که در ما بین آذربایجان و عراق واقع است بدو ارزانی داشته. *
امر فرمود که موازی سه هزار سوار از طایفه اکراد بر سر
رایت خود جمع ساخته در ما بین قزوین و تبریز ساکن شده
بمحافظة طریق و شوارع و رعایت حدود قیام و اقدام نماید. *
چون دو سه سال بر این منوال گذشت جماعت بسیار از اکراد
دیوسار بر سر خود جمع نمود. * خلیل خان کما ینبغی از عهده ضبط
ایشان بیرون نیامد بلکه بر عکس تصور شاهی عمل نموده
آینده و رونده تجار و متردین از اوضاع نااهوار اکراد منزجر
گشته جمعیت ایشان باعث تفرقگی خلق شد. * بنابراین

شاه طهماسب انحراف مزاج پیدا کرده الکای خوار عراق را بخلیل خان
 ارزانی داشته او را پسر حد خراسان فرستاد که آنجا باشد
 چون عزیزی او بخواری مبدل شد و سایر طوایف اکراد که بر
 سر رایت او جمع شده بودند پراکنده و متلاشی شده خود
 بعشیرت سیاه منصور متوجه شده و مدته الحیات در حدود
 خراسان بامر حکومت مبادرت می نمود * و بعد از فوت او
 دولتیار نام پسر خوردش بموجب حکم شاه سلطان محمد متصدی
 امارت پدر شده * موسوم بدولتیار خان شد در این اثنا ولایت
 آذربایجان بید تصرف کاشتمکان آل عثمان در آمده دولتیار خان را
 بجهت حفظ و حراست بمرحد و سامان حدود آذربایجان تعیین
 کردند و ناحیه کرشب ، وزرین کمر ، و سجاس ، و زنجان ،
 و صوراق ، و قیدار ، و شبستان ، و انکوران ، و قانجوقة علیا
 و سفلا که از فترات و انقلاب در زیر سم عساکر قزلباش و اکراد
 دوی بخرابی و ویرانی نهاده بود جمله از دیوان شاه سلطان محمد
 بدو مرحمت شد که نواحی مزبور را معمور و آبادان سازد .
 و او رفته ناحیه کرشب را دارالملک نموده قلعه متین ساخته
 قصبه بنا کرد و دیو غرور در کاخ دماغ او متحصن شده سر از
 ربقه اطاعت شاهی کشید . و سلطان محمد در صدد کوشمال
 او در آمد * چون دولتیار خان ازین مقدمه واقف شد

در عصیان و تمرد مصر گشته در اسکای انکوران و شبستان قلعهٔ
 عظیم طرح انداخت . و شاه محمد مرشد قلی خان شاملو ولد
 ونی خلیفه را باموازی شش هزار سوار بدفع دولتیار و بدست
 آوردن او مامور کرده بر سر او فرستادند . چون مرشد
 قلی خان بدانجا رسید فی الفور شروع بمحاصرهٔ قلعه کرده دولتیار
 باجمعی از دلیران نامدار در درون قلعه متحصن شد . دولتیار یک
 روز بعزم شیخون دست جلادت از آستین شهامت بیرون آورده
 جنگهای مردانه و جملهای دلیرانه نموده آخر الامر مرشد قلی تاب
 مقاومت نیاورده سالک طریق فرار گشت . و دولتیار او را تعاقب
 کرده خلق بسیار از ایشان طعمهٔ شمشیر آبدار شده . خیمه و خرگاه
 اموال و اسباب ایشان جمله بنهب و غارت رفت . و مشهور است
 که مادر پیر دولتیار در آن معرکه کیر و دار بر اسب بی زین
 سوار گشته در عقب گریختگان افتاده فریاد میکرد هی بنقاره هی
 بنقاره • یعنی اول تقارهای اینجماعت را بستانید عمو ما طوق
 و تقاره هفت میرلوارا گرفته بقلعه آوردند . دیگر آنجماعت را
 روی آن نمانده که بدیار عجم روند * از شاه عباس و هم وهراس
 پیدا کرده • از روی اضطراب بجانب کیلان فرار کردند . و بمخدمت
 خان احمد والی آنجا رفته خان احمد ایشانرا رعایت کرده بعد از
 چند روز آنجماعت را از خان احمد طلب داشته در قزوین با بعضی

از مردمان مجرم بقتل آوردند . دولتیار خان ازین فتوحات غرور و نخوت تمام پیدا کرده بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابه عصیان بر پیشانی بیحیایی بسته دخل در ولایت عراق کرده خواست که سلطانیه و ابهر را بصرافت خود ضبط نماید . شاه عباس برین قضیه اطلاع یافت طایفه شاملو را بسر داری مهدی قلی سلطان پسر زاده اغزی و ارخان بر سبیل ایلغار بر سر دولتیار فرستاد . و از آنجا که عالم بیدولتی او بود الوسات واحشامات خود را پراکنده نموده بامعدودی چند در درون قلعه ناتمام که کنکره و شرفه نداشت متحصن شد و طایفه شاملو شروع در محاصره آن کرده بعد از آن خبر بشاه عباس فرستادند . شاه عباس بر جناح استعجال متوجه آنصوب گشت و دولتیار از وصول مرکب شاهی سراسیمه شده بقدم اطاعت پیش آمده بعز عتبه بوسی از روی عجز و انکسار خود در *البحاک* بوار انداخت .

و حسب فرمان پاد شاهی تا موازی سیصد نفر از

آغایان و متعینان خود بقید و بند و زنجیر گرفتار

شد اهل و عیال مال و منال او بنهب و غارت

رفته * دولتیار بعد از چند روز بردار

شده * ازین دار غرور

بعالم سرور رفت

شعبه دوم

﴿ در ذکر امراء چکنی ﴾

این طایفه در شجاعت و شهامت و دلاوری از سایر اکراد ایران ممتاز است. و چون کسی که متکفل مهام امارت این طایفه بوده باشد از امراء و امیرزادگان ایشان نماید * در ولایت عراق و آذربایجان متفرق گشت * دست تطاول بمال مردم دراز کرده قطع طرق و شوارع کرده. تجار و سوداگران از افعال و عداوت ایشان بجان آمده از اطراف و جوانب ممالک محروسه برسم داد خواهی بدرگاه شاه طهماسب آمدند و تظلم کردند. شاه طهماسب بعد از تفحص و تجسس که ظلم و عدوان بسرحد توأب و یقین رسیده بود حکم فرمود که هر کجا از طایفه چکنی بینند قتل و غارت کرده جبراً و قهراً ایشانرا از ممالک محروسه شاهی اخراج نمایند بهر جا که خواهند روند * و اگر توقف نمایند در هر محل که ایشانرا بینند بقتل آورند و اموال و اسباب ایشانرا نهب و غارت نمایند. بنابراین موازی پانصد نفر از اعیان ایشان بعزم سفر هندوستان متوجه خراسان شدند در آن حین قزاق خان تکلو حاکم هرات که از قهر و سخط شاه طهماسب و هم و هراس در ضمیر داشت طایفه مزبوره را بملازمت خود دعوت نموده کما ینبغی

در رعایت آن جماعت سعی و اقدام نموده . و چون مهم قوزاق
 خان در دست معصوم بیک صفوی بانجام رسید جماعت چکنی
 بطرف غرجستان رفته جمعیت نمودند . و چون حقیقت احوال
 ایشان بمسامع علیه شاهی رسید و آثار شجاعت و شهامت ایشان
 زبان زده مردم شد بداغ بیک نام شخصی که از امیر زاده کان
 آن طایفه بودند و در سلك قورچیان عظام انتظام داشت او را به
 بلند پایه امارت سرافراز گردانیده بمیان آن قوم فرستاد و یکی
 از محال خراسانرا بدیشان ارزانی داشته ترقیات کلی باحوال
 ایشان راه یافت . و در شهر سنه احدی و الف که عبد المؤمن
 خان ولد عبد الله خان اوزبک بمزم تسخیر قلمه قوجان باموازی
 سی هزار لشکر جرادر سر بداغ خان آمده او را محاصره کرد
 شاه عباس بمعاونت او رفته عبد المؤمن خان از سر قلعه برخاست
 و شاه مزبور بداغ خان را بنوازشات خسروانه مفتخر
 و سرافراز گردانیده پنج بسر او را بمنصب امارت
 رسانید و حکومت و دارایی آنجا را بطریق
 امیر الامرایی بدو تفویض کرد بمراق
 عودت نمود . و بالفعل در سلك
 امراء عظام عباسی
 منخرطست

شعبه سیم

﴿ در ذکر امراء زنکنه ﴾

این طایفه نیز در زمان شاه اسمعیل صفوی ماضی بمراتب عالی رسیده محسود اقران بودند * چون از امراء ایشان کسی نماند فرقه فرقه بخدمت امراء قزلباشیه مبادرت نموده در عراق و خراسان استخدا م کردند * و بعضی در زمره قورچیان عظام منخرط گشتند *

شعبه چهارم

﴿ در ذکر امراء بازوکی ﴾

بروایت اشهر و باتفاق اهل خبر اصل امراء بازوکی از میانه عشیرت سویدی بر آمده است * و برخی از نقله متقدمین ایشانرا از جمله اکراد ایران عد میکنند * بهر تقدیر در زمان سلاطین تراکه و قزلباشیه بحکومت کیفی و ارجیش و عدل و ازوالشکرد مبادرت نموده اند * و عشایر بازوکی اکثر چاروا دارند اما مذهب معین ندارند و در امر معروف و نهی منکر چند ان تقید نمی نمایند و امراء ایشان دو فرقه اند خالد بیکو * اول کسی که از ایشان امارت نموده و بین الناس مشهور است حسین علی بیگ است

و دو پسر داشت شهسوار بیک و شکر بیک *

﴿ شهسوار بیک بن حسین علی بیک ﴾

بعد از انهدام سلسله آق قویونلو ملازمت امیر شرف حاکم بدلیس اختیار کرده * پسرش خالد بیک بملازمت شاه اسمعیل صفوی مبادرت نمود * در یکی از معارک ازو آثار مردانگی و علامت فرزاندگی بظهور آمده حتی یک دست او از مفاصل جدا گشته * شاه اسمعیل دستی از طلا ساخته بجای دشتش نصب کرده موسوم بچولاق خالد گردانید و از آن روز در صدد تربیت او شده الکای خنس و ملاذک کرد و ناحیه اوچکان موش را بطریق افراز الحاق کرده بدستور امارت بخالد بیک و برادرانش ارزانی داشت و بی شایبه تکلف خالد بیک مرد متهور قهار بود بواسطه کثرت جاه غرور بیکاه پیدا کرده در یک روز نه نفر از امراء اکراد و تراکه که به نزد او آمده بودند بقتل آورد * و دعوی سلطنت کرده خطبه و سکه بنام خود کرد * آخر الامر از قزلباش روگردان شده اطاعت آستانه سلطان سلیم خان نمود و در آن محل نیز پای از جاده ادب بیرون نهاده در هنگام مراجعت از فتح چالدران حسب فرمان قضا حریان بیاسا رسید * و ازو اویس بیک و ولد بیک پسر و سه برادر رستم بیک و قباد بیک و محمد

بيك ماند. ودر محلی که ناحیه اوچکان موش بطریق امارت در تصرف دستم بيك برادر خالد بيك بود در محاربه شرف خان حاکم بدلیس و عشیرت روزکی در اوچکان با جمعی از مردم پازوکی بقتل رسید * چنانچه تفصیل او در ذکر امیر شرف بعد ازین ایراد خواهد یافت * واز قباد بيك نام برادرش اولاد ذکور نماند واز محمد نام برادرش امیر اصلان بيك نام پسری مانده بود در زمان شاه طهماسب در سلك قورچیان عظام منخرط بود *

﴿ اویس بيك بن خالد بيك ﴾

بعد از قتل پدرش پشت بر ولایت روم کرده * بملازمت شاه طهماسب آمده * شاه طهماسب امارت عدلجواز را بدو ارزانی داشت و چون سه سال بدین وتیره گذشت بواسطه نزاعی که بموسی سلطان والی تبریز پیدا کرد موسی سلطان قصد او کرده فرار نموده بجانب روم رفته در کیفی توطن کرد * چون این خبر در استنبول بمسامع جلال سلطان سلیمان خان رسید فرمان قضا جریان امضا بنفاد پیوست که درزی داود با اولاد و اتباع او را بقتل آورده سرهای ایشانرا باستانه اقبال آشیانه فرستد *

حسب فرمان درزی داود در کیفی اویسی بيك را با برادرش ولد بيك نام وپسرانش خالد بيك والوند بيك بقتل آورد * و دو پسر خورد سال او قلیچ بيك و ذوالفقار بيك مانده التجا

باحمد بيك زرقى حاكم عتاق بردند * و احمد بيك ايشانرا در ظل حمايت
خود جا داده احوال ايشانرا بسده سنیه سعادت مدار پادشاهی
عرض کرده وظيفه بجهت ايشان معين نموده * چون بحد بلوغ
و تمیز رسیدند با اقربا و اقوام خود فرار کرده بخدمت شاه
طهماسب رفتند *

﴿ قليج بيك بن اويس بيك ﴾

چون بملازمت شاه طهماسب رسید الکای زکم من اعمال
کنجه اران و امارت پازوکی بدو مفوض فرمود * چون مدت نه
سال از ایام امارت او متمادی شد در هنگام مراجعت رایت
شاهی از سفر کرجستان باجل موعود فوت شد * و ازو اويس
بيك نام پسر خورد سال ماند *

﴿ ذو الفقار بيك بن اويس بيك ﴾

بعد از فوت برادرش امارت پازوکی بدو مفوض کشته
شاه طهماسب در مقام تربیت او شد * اما زمان حیاتش چون
موسم گل و لاله چندان بقایى نداشت و بزودی اوراق نخل حیاتش
از تند باد اجل بجاك نامرادى ریخت *

﴿ نظم ﴾

مرد آن به که دیر یابد کام کز تمامیت کار عمر تمام
لعل دیر آمدست دیر بقاست لاله زود آمد و سبک برخواست
چون اولاد ذکور نداشت امارت پازوکی به برادرزاده اش

اولس بيك مفوض شد * و لله کی اورا بيادکار بيك مقرر داشتند
والده اويس بيك از يادکار بيك توهمی پيدا کرد که مبادا قصد
پسرش کنند ترك امارت نموده پسر خود را برداشته در قزوین
بدرگاه شاه طهماسب آمد *

﴿ يادکار بيك بن منصور بن زینال بن شکر بن حسين علی بيك ﴾
چون والده اويس بيك پسر خود را از امارت پازوکی خلع
کرد جماعت ایشان باستصواب اعيان امارت پازوکی بالکای الشکر
بموجب منشور شاهی بيادکار بيك عنایت گشت * چون او مرد
ابدال وش قلندر منش بود اکثر اوقات اختلاط با طایفه ابدالان
وبی قیدان می نمود . در امور شرعیه چندان تقید نمی فرمود *
از ینجهت در نظر اهل بینش مطرود و مردود بود * و فی نفس
الامر مرد شجاعت شعار سخاوت آثار بود در زمان او عشیرت
پازوکی غنی و مالدار گشته قریب دو هزار خانه وار از طوایف
اگراد بر سر او جمع شده فراومزارع الشکر را عمارت و آبادان
ساخته جمله دعوی پازوکیگری کردند * چون مدت پانزده سال
از ایام امارتش تمامی شد بدان جهان انتقال فرمود *

﴿ نیاز بيك بن يادکار بيك ﴾

بعد از فوت پدر بموجب حکم شاه طهماسب امارت پازوکی
والشکر بدو عنایت شد * او نیز در بدعت سنت پدر را موعی

داشته بلکه اضعاف مضاعف او عمل نمود * آخر بواسطه تشنیع
 و سرزنش امرای و حکام سرحد روم بشاه طهماسب بطریق
 کنایه پیغام فرستادند که اگر سلوک و آداب قزلباش بدین
 عنوانست که طوایف پازوکی و خنسلو و چمشکزک و غیره بفعل
 می آورند اطلاق اسم مسلمانی برایشان روانیست * شاه طهماسب
 مقصود بیک خنسلو و سایر امرای آن سرحد را معزول نمود
 بلکه جمعی خنسلو را بقتل آورده مقصود بیک را در قلعه الموت
 محبوس کرد و نیاز بیک را از امارت معزول ساخته امارت را
 باویس بیک الملقب بقلیج بیک ارزانی داشت * و تا زمانی که
 شاه طهماسب در قید حیات بود نیاز بیک همچنان معزول می گشت
 و بعد از فوت شاه طهماسب پازوکی را شاه سلطان محمد دو فرقه
 کرد آنچه شکر بیکیان بود بنیاز بیک داده . مابقی به نزد قلیج
 بیک رفتند نیاز بیک تابع امیر خان شد * و آنچه خالد بیکیان
 بودند بر سر قلیج بیک جمع شده تابع تقماق گشته اسکای الشکر در
 دو حصه کردند * و از نیاز بیک درین سرحد آثار مردانگی
 بظهور آمده آخر در هنگام توجه امیر خان بعزم محاربه لاله پاشا
 و شکست لشکر امیر خان در شیروان در کنار رودخانه قنق
 در آب گر غریق بمر فنا شد اویس بیک المشهور بقلیج بیک سابقا
 اشعاری بدان رفت که اویس بیک را والده اش ازیم آنکه یادگار

بیک بواسطه طمع امارت پازو کی قصد حیات او کند از امارت
 خلع کرده بقزوین آورد * شاه طهماسب قریب بیست سال او را
 در سلك قورچیان عظام منخرط گردانیده در قزوین نشو و نما
 یافت بقدر بکسب قابلیت و زبان دانی و ادراک سخن کوشیده بین
 الاقران ممتاز شد * و چون نیاز بیک بواسطه قباحت از امارت
 معزول شد امارت پازو کی و الکای الشکر بدو ارزانی شده *
 چند سال در الشکر د کما ینبغی از عهده امارت و ضبط و صیانت
 پازو کی بیرون آمده قاعده و رفض و الحاد که در میانه آن قوم
 راسخ گشته بود بر طرف ساخته شعار اسلام ظاهر گردانید
 حسب الامکان در رواج شریعت غرا و رونق ملت بیضا سعی
 بلیغ نمود بعد از شاه طهماسب که تقض در عهد و میثاق پادشاهان
 شده الشکر د حکم اول پیدا کرده از باورات قدیم چون دیار لوط
 و عاد شد احشامات و الوسات آنجا بمضمون (کانهم حمر مستنفره
 فرت من قسورة) باطراف و جوانب پراکنده شده آثار خرابی
 بظهور آمد * امارت پازو کی بحسن تدبیر امیر خان دو حصه شده
 مواجب قلیج بیک را از حوالی نخجوان تعیین کرده با تقماق خان
 در جنخ ساعد بسرمی برد * و ازو در آن حدود انواع خدمات
 مبروره بجز ظهور رسید * و در تاریخ سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه
 که عثمان پاشا متوجه تسخیر تبریز شد در روزی که اوردوی

کیهان پوی اسلام ددر (حرامی بلاغی) نزول اجلال فرمود
 تقماق خان و علی قلی خان قلیج اوغلی واسمی خان شاملو و سایر
 اعیان قزلباشیه در اینه نام محل باسنان پاشا جیغال اوغلی که قراول
 و پیشرو عسا کر نصرت ما اثر بود دوچار یکدیگر کشته
 از طرفین تالاطم امواج بحر فنا سر بمیوق کشیده * در آن معارک
 قلیج بیک غریق دریای بلا شده قوچی بیک ولد شاه قلی بلیلان
 پنیانشی سر از تن او جدا کرده بنظر عثمان پاشا آورده بنوازشات
 خسروانه سرافراز شده * و از و امام قلی بیک نام پسری مانده
 در اوایل ملازمت امراء قزلباشیه خصوصا ذو الفقار خان
 قرامانلوی حاکم اردبیل نموده * آخر شاه عباس اورا بمنصب
 قورچیکری سرافراز گردانید * و فرقه ازیشان باتفاق
 امراء دنبلی از نخجوان باطاعت آستانه پادشاهی آمده
 امارت آن طایفه بابراهیم بیک اوقچی اوغلی
 نام شخصی با ناحیه از نواحی الشکرد
 از طرف فرهاد پاشای سردار
 تفویض کشته * بعد از
 دو سال معزول
 شد *

صحیفه چهارم

﴿ در ذکر حکام بدلیس ﴾

که آبا و اجداد مسود این او را قند * و آن مشتمل است

بر فاتحه و چهار سطر و ذیلی *

فاتحه

﴿ در بیان شهر و قلعه بدلیس که بانی او کیست ﴾

و باعث عمارت آن چیست * (نظم)

بگو ای سخن‌گیمبای تو چیست عیار ترا کیمیا ساز کیست
 که چندین نیکار از تو بر ساختند هنوز از تو حرفی نپر داختند
 اگر خانه‌سوزی قرارت کجاست و راز درد رآیی دیارت کجاست
 ز ما سر بر آری و با مانه نمایی بما نقش و پیدانه
 ندانم چه مرغی باین نیکویی ز ما یاد کاری که مانی تو
 بر رای جهان آوای معماران بلاد و امصار و ضمیر منیر مشکل
 کشای مهندسان قلاع و حصار در پرده اختفا و استتار نماید که
 چون استنباط غرایب حالات معموره عالم و استخراج نوادر
 اتفاقات معظم بتی آدم که فی الجمله از تدوین فن سیر و عات اصحاب
 خبرت و ارباب خبر آنهاست همه کس را بسهولت میسر نه چه